

معنا جیب





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



نشستی دوستانه با استاد محترم جناب آقای دکتر احد فرامرز قراملکی، برای ما فرصتی فراهم آورد تا در باب «تربیت اخلاقی» و مباحث مربوط به آن، به گفتگو بپردازیم و از نظرات ایشان بهره ببریم. آنچه در ذیل می‌آید حاصل این گفتگو و خلاصه‌ی مهمترین مباحث این نشست است. امیدواریم که این مختصر بتواند برای مخاطب هم‌زمان، زمینه‌ای برای تأمل در باب تربیت اخلاقی و بازخوانی صحیح آن فراهم آورد.

در آغاز از جناب آقای دکتر قراملکی که محبت فرمودند و به رغم مشغله‌ای که داشتند فرصتی در اختیار ما قرار دادند تا به امر مهمی چون «تربیت اخلاقی» بپردازیم تشکر می‌کنیم. این مبحث در دوران ما کمتر مورد توجه قرار گرفته است و ما کمتر توفیق فهم صحیح حقیقت آن را داشته‌ایم. از این

رو پرسش خود را از همین جا آغاز می‌کنم که در باب چیستی تربیت اخلاقی چه می‌توان گفت و حقیقت آن را چگونه می‌توان توضیح داد؟ لطفاً در این زمینه تلقی خاص خودتان را بیان فرمایید.

□ بسم الله الرحمن الرحيم من هم خوشحالم که در باب موضوعی به گفتگو می‌نشینیم که در جامعه ما بسیار ضروری و حیاتی است. اما در باب پرسشی که آغاز کردید، یعنی در مورد چیستی «تربیت اخلاقی» جای گفتگو و سخن خیلی زیاد است. ما قاعدتاً وقتی سخن از تربیت اخلاقی می‌گوییم و می‌خواهیم تعریفی از آن ارائه دهیم، اول باید تصویری از تربیت و در مرحله بعد تصویری از اخلاق داشته باشیم، یعنی این مفهوم مرکب را ابتدا باید بشکنیم و به دو تا مفهوم جدا تبدیل کنیم و آن‌گاه ببینیم که تصویرسازی ما از «تربیت اخلاقی» چگونه صورت می‌گیرد.

از «اخلاق» آغاز می‌کنیم. «اخلاق» چیست؟ خوب به طور سنتی تعاریف زیادی گفته و طرح شده است از جمله این که اخلاق جمع خلق و خو است و خلق و خو به معنای رفتار ملکه شده‌ای است که به سهولت از ما صادر می‌شود. طبق این تعریف، در اخلاق هیچ جهت‌گیری مثبت یا منفی وجود ندارد، یعنی کسی که دروغ‌گویی در او ملکه شده است صاحب یک خلق است و کسی که ملکه راست‌گویی دارد نیز خلق و خوی راست‌گویی دارد. ما این تعریف را اندکی باید بازسازی کنیم تا یک تصور دقیق‌تری از اخلاق داشته باشیم. امروزه می‌شود گفت که اخلاق الگوی رفتار ارتباطی درون شخصی و برون شخصی، مبتنی بر رعایت



حقوق خود و دیگران است. حالا این‌جا مجال آن نیست که من این تعریف را باز کنم و بگویم که چرا این تعریف را برمی‌گزینم و تنها چیزی که باید مورد توجه قرار دهم آن است که منظورم از کلمه «الگو» در این تعریف، همان «اسوه» نیست، بلکه همان ملکه است؛ یعنی همان رفتاری است که در ما نهادینه شده و به صورت یک مدل رفتاری درآمده و به گونه‌ای شده است که می‌تواند به سهولت از ما سربرزند. این را در اصطلاح روان‌شناختی «الگوی رفتاری» می‌نامیم.

**افلاق الگوی رفتار ارتباطی درون شخصی و
برون شخصی، مبتنی بر رعایت حقوق خود و
دیگران است.**

بنابراین ما اخلاق را به رفتار ارتباطی برگردانیم، منتها ارتباط درون شخصی و برون شخصی. درون شخصی یعنی رابطه من با خودم و برون شخصی یعنی رابطه من با دیگران. حال باید دید چگونه می‌توان به این تعریف از اخلاق، بار ارزشی داد و به نوعی برایش سمت و سوی ارزشی تعیین کرد. یک روشش این است که بگوییم این ارتباطها بر رعایت حقوق خود و دیگران مبتنی باشد. از این طریق و با توجه به این که رعایت حقوق خود و دیگران در آموزه‌های دینی ما نیز جایگاه خیلی مهمی دارد، می‌توان اخلاق را از حالت انتزاعی و نظری به حالتی عملیاتی و کاربردی

کشاند و نشان داد که «اخلاق» یک امر نظری نیست بلکه امری است عملی و مربوط به زندگی.

اکنون به واژه «تربیت» می‌پردازم. در اینجا چند واژه نزدیک به هم داریم که توجه به آن ضروری است. ما گاهی می‌گوییم رفتار را باید «تغییر» داد، یعنی صحبت می‌شود از تغییر الگوی رفتار؛ اما گاهی از «اصلاح» سخن می‌گوییم به این معنا که ما الگوهای رفتاری خود را اصلاح کنیم. ولی کلمه «تربیت» را می‌شود به این معنا گرفت که ما تربیت را عبارت بدانیم از «تغییر الگوی رفتار ارتباطی در جهت تعالی آن»، یعنی اگر بتوانیم الگوهای رفتار ارتباطی خود را که همان الگوهای رفتاری اخلاقی است تغییر دهیم و از الگوهای غیر اخلاقی به سمت الگوهای اخلاقی تعالی بخشیم، می‌توان اسم این را «تربیت اخلاقی» گذاشت. پس من تعریفم از تربیت اخلاقی این است: «تغییر الگوهای رفتار ارتباطی درون شخصی و برون شخصی به نحوی که این الگوها بتوانند بر رعایت حقوق خود و دیگران مبتنی شوند». در این تعریف یک مفهوم «تعالی» نهفته است که برطبق آن ما همیشه می‌خواهیم سطح الگوی رفتاری مان را بالا ببریم و تعالی بخشیم.

تربیت اخلاقی یعنی: تغییر الگوهای رفتار ارتباطی درون شخصی و برون شخصی به نحوی که این الگوها بتوانند بر رعایت حقوق خود و دیگران مبتنی شوند.



آقای دکتر این «تعالی» که جهت ارزشی تربیت اخلاقی را تعیین می‌کند، خود براساس چه امری تعیین می‌شود و ما از کجا می‌توانیم تشخیص دهیم که رفتارمان به سمت تعالی پیش می‌رود یا نه؟

□ اگر مراد شما «ملاک» باشد یعنی این که چگونه می‌توانیم «ملاک» الگوی رفتار ارتباطی مطلوب و متعالی را تعیین کنیم، باید عرض کنم که با این جهت‌گیری عملیاتی اگر بخواهیم یک ملاک عینی، قابل سنجش و قابل داوری بدهیم همین «حقوق من و دیگران» است. به عبارت دیگر، رفتاری که حقوق من و حقوق دیگران را ضایع می‌کند غیر اخلاقی است و رفتاری که پایبندی و رعایت حقوق افراد را در خودش داشته باشد رفتار متعالی و اخلاقی است. این ملاک راست.

اما به نظر می‌رسد که در خود این ملاک یعنی در معنا و حقیقت «حقوق خود و دیگران» ابهامی وجود دارد. این که حقوق من چیست و حقوق دیگران کدام است تا براساس آن من الگوهای رفتاری خود را تعالی بخشم چندان روشن نیست و براساس فرهنگ‌ها و جوامع ممکن است متفاوت باشد.

□ من قبل از پرداختن به این ابهام، این نکته را عرض کنم که ما این‌جا بحثمان روی ملاک است نه هدف. البته هدف اخلاق، کمال نفس آدمی است؛ یعنی این که انسان انسان‌تر شود و تحول وجودی مستمر پیدا کند تا به سعادت و کمال نهایی خود برسد. اما در بحث ملاک و این که آیا

«حقوق» می‌تواند چنین ملاکی را به ما بدهد، در حالی که خود معنایی سیال و نسبی دارد، این سوال مهمی است و باید مورد توجه قرار گیرد. در این زمینه باید بگوییم که کلمه حقوق در فارسی اشتراک لفظی دارد. ما گاهی حقوق را به معنای «حقوق موضوعه» یعنی حقوقی که توسط قانونگذاران وضع می‌شود و در یک کشور با کشور دیگر تفاوت دارد به کار می‌بریم که در این معنا معادل کلمه (LOW) انگلیسی است، همان که ما ترجمه می‌کنیم به قانون و حقوق. اما گاهی ^{law} حقوق به معنای «حقوق طبیعی» است که معادل کلمه رایت (Right) است نه کلمه (LOW). این نکته اول، نکته دوم این است که همان‌گونه که ما در عالم شیمی و عناصر یک جدول مندلیف داریم و در این جدول، مندلیف، تکلیف عناصر را جدا کرده، ما یک فلز داریم یک غیر فلز داریم یک گاز داریم و...، اما در عین حال مواردی از عناصر هستند که بلا تکلیف هستند، درست به همین صورت ما به نحو جهان‌شمولی «حقوق طبیعی» پذیرفته شده و جهانی داریم که در آن مناقشه نیست اما با این وجود مواردی هم هست که مورد مناقشه است و هنوز بلا تکلیف مانده است و مقبول افتاده است ولی در عین حال یکی دو مورد هم وجود دارد که در آنها اختلاف نظر وجود دارد.

هدف اخلاق، کمال نفس آدمی است؛
یعنی این که انسان انسان‌تر شود و
تحول وجودی مستمر پیدا کند تا به
سعادت و کمال نهایی خود برسد.

اجازه بدهید مثالی بزنم، به عنوان نمونه «حق احترام آدمی» را در نظر بگیرید. این یک حق مقبول افتاده جهانی است فارغ از رنگ و پوست و مذهب و گرایش، تمام انسان‌ها این را حق طبیعی می‌دانند و بر آن صحه می‌گذارند که نیازی به وضع و قانونگذاری نیست، نیازی به تشریح نیست، نیازی به این نیست که یک مجمعی یک جایی بیاید و آن را قرارداد ببندد. مثال دیگر آن‌که وقتی شما اسم خودتان را استاد گذاشتید و لباس استادی بر تن پوشیدید، دانشجو حق طبیعی‌اش متولد می‌شود به این معنا که او حق دارد از شما استفاده کند و سؤال بپرسد. خوب حالا این‌که دانشجو «حق پرسش» دارد این دیگر این جور نیست که بگوییم در ایران دارد ولی در خارج ندارد، این حق امری جهان‌شمول و مورد قبول همه انسان‌ها است. خلاصه آن‌که من چون جهت‌گیری عملیاتی دارم، به جای این‌که خودم را درگیر بحث‌های نظری و تئوری بکنم و مثلاً بگویم حسن و قبح ذاتی است، عقلی است، شرعی است، اعتباری است، مطلق نسبی است و... می‌گویم می‌توان اخلاقی جهان‌شمول داشت، اخلاقی که مبتنی بر حقوق پذیرفته شده و مقبول جهانی استوار می‌شود. خود این ملاک که همان رعایت حقوق طبیعی افراد بر مبنای اخلاق جهانی است، یک ملاک عملیاتی بسیار مهم است. یادآوری می‌کنم که در سال «۱۹۹۱» سویدلر و بعد در سال «۱۹۹۳»، هانس کونگ، اخلاقی جهانی را پیشنهاد کردند که طرح «هانس کونگ» به دپارتمان ادیان جهان ارایه شد و مورد تصویب قرار گرفت. اگر همین پیشنهاد «هانس کونگ» را مطالعه کنید، خواهید دید که جز یکی دو مورد، بقیه موارد همه به نحوی جهان‌شمول مورد قبول است.

پس برای «تربیت اخلاقی» و برای تعالی دادن الگوهای رفتاری ملاک آن است که رفتارهای ما تا چه اندازه می‌تواند بر طبق رعایت و تأمین حقوق خود و دیگران انجام شود.

می‌توان افلاقی جهان‌شمول داشت، افلاقی که مبتنی بر حقوق پذیرفته شده و مقبول جهانی استوار می‌شود. خود این ملاک که همان رعایت حقوق طبیعی افراد بر مبنای افلاق جهانی است.

از این که بگذریم، در تعریفی که از اخلاق به دست دادید، احساس می‌شود که شما اخلاق را از همان آغاز آمیخته با عرفان می‌دانید به نحوی که این آمیختگی در معنا و حقیقت اخلاق قرار دارد. یعنی وقتی شما ارتباط درون شخصی را یکی از ابعاد حقیقی اخلاق می‌دانید، کاملاً یک هویت عرفانی را به اخلاق می‌بخشید. این‌طور نیست؟

□ دقیقاً همین‌طور است. اساساً اخلاق یک ارتباط معناداری با عرفان دارد و یک ارتباط معناداری با روان‌شناسی. منتها این سؤال شما را باید این‌طور پاسخ بدهم که اخلاق به رفتار ارتباطی برمی‌گردد و این رفتار ارتباطی دوگونه است؛ یکی رفتار ارتباطی درون شخصی و دیگری رفتار ارتباطی برون شخصی. رفتار ارتباطی درون شخصی یعنی تعامل من با خود من و رفتار ارتباطی برون شخصی یعنی تعامل من با دیگران. در عرفان آن رفتار ارتباطی درون شخصی اصل است و به معنای دقیق کلمه



مینا شده است برای اخلاق و حق هم همین است. توضیح مختصری
 عرض کنم تا این معنا روشن تر شود. ما در تربیت اخلاقی نمی‌توانیم افراد
 را به اخلاق دعوت کنیم و اخلاق را ترویج کنیم و مثلاً نمی‌توانیم بگوییم
 آقا تو به دیگران احترام بگذار. اساساً اگر او عادت نکند که به خودش
 احترام بگذارد، ما نمی‌توانیم بگوییم دیگران را دوست داشته باش و اگر او
 از خودش خوشش نیاید. نمی‌توانیم او را دعوت کنیم به دیگران مهر
 بورزد. وقتی کسی با خودش روراست نیست، وقتی کسی با خودش نتواند
 صداقت داشته باشد، چگونه می‌تواند با دیگران صداقت داشته باشد.
 عرفای ما این ارتباط من با خود را اصل گرفته و بر آن تاکید کرده‌اند و به
 حق هم تاکید کرده‌اند. اصلاً ببینید (حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا) یعنی
 چه؟ یعنی این که آن رفتار ارتباطی درون شخصی‌ات خیلی مهم است،
 خودحسابگری، خود اصلاحگری، خودشناسی، و متقابلاً خودفراموشی،
 خودبیگانگی، خودباختگی و... اینها همه رفتارهای ارتباط درون شخصی
 است. حرف ما این است که می‌گوییم از نظر علمی، «تربیت اخلاقی»
 مبتنی است بر اولویت دادن به رفتار ارتباطی درون شخصی، و این البته
 سخنی است که عرفای ما هم گفته‌اند و برای ما مینا داده‌اند. حال اگر ما به
 این نکته توجه نکنیم و مثلاً در سازمان‌ها، موسسات و در جامعه بخواهیم
 اخلاق را ترویج کنیم ولی از رفتار ارتباطی بیرون شخصی شروع کنیم، در
 واقع شیپور را از طرف گشادش زده‌ایم و این البته نتیجه‌ای نخواهد داد و
 متأسفانه امروز، اغلب هم شیپور را از طرف گشادش می‌زنند.



ما در روایات خود نیز داریم که مثلاً خود را از شرکسی ایمن دارید که برای خودش ارزش قائل نیست و خویشتن را محترم نمی‌دارد و همچنین طرح شده که به‌راستی چگونه می‌توان از چنین فردی امید خیر داشت. در مباحثی هم که از کنفسیوس نقل شده، آمده است که بزرگ‌ترین حکم اخلاقی آن است که انسان به خودش دروغ نگوید و همین مبنای تمامی اخلاق و رفتارهای اخلاقی است. بنابر این، این آمیختن اخلاق با عرفان یک ضرورت بنیادین دارد و بدون آن اساساً نمی‌توان حیات و معنای مستقلی برای اخلاق قائل شد. اکنون اجازه دهید که از بحث مفهوم شناسی که در جای خود بسیار هم مهم است عبور کنیم و به فضای دیگری از بحث خود که شناخت شاخصه‌های تربیت اخلاقی است وارد شویم. اساساً شما چه شاخصه‌هایی را برای تربیت اخلاقی سراغ دارید که اگر در فردی مشاهده شد می‌توان دربارهٔ او گفت که فرایند تربیت اخلاقی را طی کرده و اخلاق در او تحقق یافته است؟

□ بر اساس تعریفی که از اخلاق داده‌اند، ما یک فرمولی داریم به نام فرمول (آر، آن‌گاه، دی) یعنی (Rights then dyats)، اول حقوق و سپس تکالیف. بر این اساس ما نمی‌توانیم در یک فضای انتزاعی و بدون توجه به حقوق، فرد را در ترازو بگذاریم و او را بسنجیم. در این مسیر باید فرد را در رفتار ارتباطی‌اش ببینیم و آن‌گاه بررسی کنیم که آیا این فرد مثلاً در زندگی شخصی‌اش وظایف خودش را در قبال حقوق همسرش رعایت

می‌کند یا نه؟ بنابراین ما تا حقوق همسر او را ندانیم، نمی‌توانیم بدانیم که آیا او به وظایف خود عمل می‌کند یا نه؟ ابتدا باید به «رایت‌ها» و حقوق توجه کرد و بعد براساس آن‌هاست که معلوم می‌شود وظیفه چیست و چه کسی به این وظیفه یا «دیوت» عمل می‌کند. بنابراین در فضای انتزاعی اصلا نمی‌شود شاخص داد.

پس در زندگی فردی برای دادن شاخص باید دید که آیا من به وظایف خودم در قبال حقوق همسر، دخترم، پسر، پدرم، مادرم، شهروندان و همسایه‌ها عمل می‌کنم یا نه؟ بر این اساس ما باید از قبل، حقوق این افراد را بدانیم و بپذیریم. بنابراین همان‌طور که گفتم، در این‌جا باید جدولی داشته باشیم که در آن حقوق افراد روشن باشد و برطبق آن بدانیم که مثلا همسر حق احترام دارد، بنابراین من اخلاقی‌ام، وقتی که در شرایط مختلف بتوانم این حق احترام را حفظ کنم. یا مثلا همسایه حق رازداری دارد یا همسایه حق دارد که به حریم شخصی او تجاوز و تعدی نشود. در این صورت است که شاخص به دست می‌آید و ما می‌دانیم که چه کسی اخلاقی عمل می‌کند و چه کسی شاخصه‌های اخلاقی را رعایت نمی‌کند. یعنی من وقتی همسایه اخلاقی هستم که دوربین به خانه همسایه نیندازم و به چشم تجاوز به آن‌ها نگاه نکنم و در مورد آن‌ها «فلا تجسسوا» را پایبند باشم.

بنابراین ما یک شاخص اخلاقی نداریم بلکه شاخص‌های اخلاقی داریم که آن‌ها را برحسب حقوق طبیعی و «رایت‌ها» می‌توانیم تعیین کنیم و تشخیص دهیم. در این میان تنها افراد نیستند که می‌توان برایشان شاخص

تعیین کرد بلکه درست به همان صورت که برای رفتارهای فردی شاخص می‌دهیم، می‌توان برای سازمان‌ها نیز شاخص داد و روشن کرد که آیا اخلاقی عمل می‌کنند یا نه؟

این بحث خیلی مهمی است. دانستن این‌که شرکتی می‌تواند غیراخلاقی باشد و سازمانی دیگر اخلاقی، بسیار مهم است. هر سازمان یا شرکتی که وظایف اخلاقی خودش را در قبال حقوق محیط انجام بدهد، اخلاقی است. محیط یعنی محیط داخلی و خارجی. مراد از محیط داخلی همان کارکنان، مدیران و سهام‌داران است و مقصود از محیط خارجی همان ارباب رجوع، مشتری، رقبا و غیره است. بالاخره سازمان، محیط دارد و این محیط عناصری دارد که هرکدام حقوق مربوط به خود را دارند. این می‌شود رایت‌ها. حال در مقابل هر حقی یک «دیوت» و وظیفه‌ای وجود دارد و همین وظیفه می‌شود شاخص برای سنجش اخلاقی بودن شرکت.

اگر ما اخلاق را به صورت یک تابع در نظر بگیریم متغیرهای زیادی وجود دارند که سرنوشت این تابع را معین می‌کنند. به عبارتی عوامل بسیار فراوانی هست که در قبض و بسط فضای اخلاقی و رفتارها و الگوهای ارزشی تأثیر گذارند و حتی در شرایطی می‌توانند اخلاق را و اخلاقی زیستن را ناممکن سازند. معمولاً کسانی که می‌خواهند اخلاق را از عرصه نظری به متن زندگی و قلمرو عملی وارد سازند به شکل گسترده‌ای با این

متغیرها و عوامل درگیر می‌شوند. شما در این زمینه چگونه فکر می‌کنید؟

□ بله قطعاً این‌طور است و این توجه لازمی است. ببینید اصلاً بحث تربیت اخلاقی به «انسان تاریخی» برمی‌گردد، انسانی که دارد زندگی می‌کند؛ نه انسان انتزاعی و در مقام تعریف که همان «حیوان ناطق» باشد. این انسان یک چیز دیگری است اما «انسان تاریخی» به هزاران عامل دوخته شده است که همه چیز انسان با آن هزاران عامل در حال داد و ستد است و از جمله آن همه چیز، اخلاق است که شاید مهم‌ترین امر باشد. بنابراین عوامل بسیار زیادی - که قابل شمارش نیست - بر اخلاق تأثیر می‌گذارند. از میان این عوامل بسیار زیاد تنها می‌توان به موارد عمده و خیلی مهمش اشاره کرد. یک بچه را در نظر بگیرید. این بچه چطور تربیت اخلاقی می‌شود، یعنی یک بچه چطور الگوهای رفتار اخلاقی خود را پیدا می‌کند؟ از طریق نصیحت؟ از طریق موعظه؟ منطق؟ عقل؟ البته همه اینها مؤثرند اما مهمتر از همه اینها، «الگوهای رفتار اخلاقی» خود پدر و مادر آن بچه است که یک فضای تأثیرگذاری ایجاد می‌کند که بچه در آن فضا الگوی رفتاری‌اش تعیین می‌شود. بنابراین در یک خانواده‌ای که الگوی رفتاری ارتباطی پدر و مادر پرخاش‌گری است، هیچ انسانی نمی‌تواند انتظار داشته باشد که بچه در این محیط بتواند الگوی رفتار اخلاقی مناسبی پیدا کند یا مثلاً در خانواده‌ای که الگوی رفتار ارتباطی حاکم بر آن سلطه‌پذیری است، یعنی مادر سلطه‌پذیر است و پدر

سلطه‌گر، بسیار دشوار است که کودک مسیر اخلاقی مناسب خود را پیدا کند.

رایج است. یعنی نرم و قاعده‌چین خانواده‌هایی، اخلاقی بار نیامدن فرزندان است مگر اینکه در موردی استثنائی رخ دهد.

□ بله یعنی این همان عواملی است که ممکن است اخلاق را تهدید کند یا حتی ناممکن سازد. حالا آنچه را که ما در باب یک بچه مطرح کردیم، در سطح اجتماعی و حتی درباره سازمان‌ها و شرکت‌ها هم مطرح می‌شود و البته در سطحی بسیار پیچیده‌تر. مثلاً تحقیقات نشان داده است که فضای رقابتی در تجارت و در صنعت، سازمان‌ها را اخلاقی‌تر می‌کند و در مقابل، بازارهای انحصاری و بازارهای تضمینی سازمان‌ها را از اخلاق دور می‌کند یا مثلاً دولت سالاری در صنعت، صنعت را از اخلاق دور می‌کند و...، اینها تحقیقات ثابت شده‌ای است که پشتوانه‌های علمی دارد.

من کتابی در زیر چاپ دارم که انتشارات بشری آن را چاپ خواهد کرد. در این کتاب توجهی شده است به موانع رشد اخلاقی سازمان‌های ایرانی. بنده در آن جا ۳۲ عامل را بر شمرده‌ام که اخلاق را در سازمان‌های ما ناممکن ساخته‌اند. پس اخلاق حداقل با ۳۲ عامل ارتباط دارد و این عوامل می‌توانند اخلاق را تهدید کنند. از جمله عوامل بسیار مهمی که بر رفتار و اخلاق انسان‌ها تأثیر می‌گذارد، نوع نگرش آن‌ها به مسائل است. این نگرش و طرز نگاه بسیار نقش آفرین است. مثلاً کسانی که نگرش تک بعدی دارند یا به اصطلاح علمی (Reductionist) یا تحویلی نگر هستند و



همه مشکلات را به یک عامل واحد تقلیل می‌دهند، معمولا در اخلاق موفق نخواهند شد و در تربیت همیشه ناکام خواهند ماند. اخلاق یک ضمانت اجرایی می‌خواهد، آن ضمانت اجرایی به شرایط فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و خیلی وابسته است. به هر حال توجه به این متغیرها یا عواملی که بر اخلاق تأثیر می‌گذارند و گاه برای آن مانع ایجاد می‌کنند بسیار مهم است و سؤال شما در این زمینه اهمیت فراوانی دارد. در این زمینه یک کتاب بسیار خوبی نیز وجود دارد به نام «انسان اخلاقی در جامعه غیر اخلاقی» این کتاب البته به زبان انگلیسی است و به تفصیل، به آنچه در سؤال شما جستجو می‌شود پرداخته است.

□ کسانی که نگرش تک بعدی دارند و همه مشکلات را به یک عامل واحد تقلیل می‌دهند، معمولا در اخلاق موفق نخواهند شد و در تربیت همیشه ناکام خواهند ماند.

بنابراین اخلاق را نباید یک امر رها و غیرمرتبط با شرایط دانست و این‌گونه نیست که ما در فضای فردی و شخصی زندگیمان به راحتی تصمیم بگیریم و اخلاقی عمل کنیم. انسان چگونه می‌تواند بدون توجه به فرهنگ و فارغ از محیط و شرایط تاریخی، اخلاقی زندگی کند. آقای دکتر به نظر شما این‌گونه نیست که منابع و متون اخلاقی موجود ما کمتر به این شرایط

توجه کرده‌اند و به اصطلاح کمتر به انسان اخلاقی به عنوان یک انسان تاریخی و درگیر با شرایط و دشواری‌های واقعی زندگی نگریسته‌اند؟ البته مراد من از منابع و متون اخلاقی، همان متون اصلی دینی همانند قرآن، نهج البلاغه و صحیفه نیست. اتفاقاً در این متون انسان در متن زندگی و در میدان رویارویی با واقعیّات مورد توجه قرار گرفته است.

□ در مورد متون اصلی مثلاً شما کافی است که رساله حقوق امام سجاد علیه السلام را مطالعه کنید. بله در این متون اصلی، اخلاق و اخلاقی بودن در متن زندگی است و نه منقطع از آن و این خیلی مهم است. این هنر نیست که افراد را به غار بکشانیم و بخواهیم او را در یک زندگی در درون غار و منقطع از دیگران اخلاقی کنیم. متأسفانه برنامه‌های ترویج اخلاق در روزگاران ما، به این عوامل توجه نمی‌کنند و انسان را در شرایط زندگی لحاظ نمی‌کنند. ما اگر بخواهیم کسی را اخلاقی بار بیاوریم چه کار می‌کنیم؟ نصیحت می‌کنیم، موعظه می‌کنیم، توبیخ می‌کنیم و... من برای این مقام یک مثالی می‌زنم و می‌گویم ببینید، این درست مثل آن است که به یک آدمی که سیگار می‌کشد، بگوییم سیگار نکش. این حرف بی‌خود و لغوی است و اساساً این جور فرمان‌های اخلاقی لغو هستند. ما همیشه باید بدانیم که مخاطب ما که اخلاقی عمل نکرده و خطایی از او سرزده، در چه شرایطی بوده است و آن وقت سعی کنیم که آن شرایط را برایش بهینه کنیم. این خیلی مهم است. پرسش شما در نهایت ما را به این جا می‌کشاند که بررسی کنیم و ببینیم در چه شرایطی و با توجه به چه زمینه‌هایی



فرمان‌های اخلاقی لغو می‌شوند. توجه به این نکته بسیار مهم و کارساز است و ما را برآن می‌دارد که هر سخن درست اخلاقی را در هر جا و با هر شرایطی به کار نبریم والا لغو گفته‌ایم.

راه‌نیت جالب این است که کمتر کسی این لغو بودن را تشخیص می‌دهد و کشف و فهم آن را مهم تلقی می‌کند. معمولاً چنین است که اگر کسی دهان به نصیحت بگشاید و موعظه کند، به راحتی ناصح و واعظ خوانده می‌شود و کمتر کسی این نصیحت و وعظ او را با شرایط و زمینه‌ها می‌سنجد تا گاهی لغو بودن آن را نتیجه بگیرد. خلاصه، تمامی موعظ و نصایحی که گسیخته و منعزل از شرایط و اقتضائات صورت می‌گیرد و انسان را به صورت موجودی جدا شده از متن زندگی و عوامل محیطی در نظر می‌گیرد بسیار نگفتنی و نشنیدنی است. به قول حافظ:

عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس

که وعظ بی عملان واجب است نشنیدن
□ البته این وجوبی که حافظ می‌گوید وجوب تکوینی است نه وجوب تشریحی؛ یعنی این که یک سری فرمان‌های اخلاقی در یک شرایطی اصلاً و به صورت ضرورتی دائمی و ذاتی شنیده نمی‌شوند و شنیده نخواهند شد.

راه‌نیت جناب دکتر، اکنون که بحث «متغیرهای تأثیرگذار در اخلاق» مطرح شد و بحث به ضرورت شناخت و رعایت این

شرایط رسید و در این زمینه، از وظایف و مسؤولیت‌های یک مربی اخلاقی دانسته شد که این متغیرها و این عوامل را بشناسد و از لغو‌گویی و وعظ‌های هرز پرهیزد، اکنون می‌خواهیم بدانیم که اساساً چه ویژگی‌های مهم دیگری را برای یک مربی اخلاق می‌شناسید که براساس آن‌ها یک مربی بتواند از لغو‌گویی و بیهوده‌عملی، رهایی یابد.

□ ببینید به طور کلی «مربی»، چه مربی اخلاق باشد چه مربی امور دیگر، به اصطلاح باید چهار توانایی داشته باشد. پای اخلاق که به وسط می‌آید این چهار، پنج می‌شود. اولین ویژگی آن است که مربی باید دانش بالا داشته باشد. این خیلی مهم است. یک مربی اخلاق باید دانش اخلاقی‌اش خیلی بالا باشد. یک مربی باید دانش خود را بالا ببرد. در دنیای امروز در سطح دکتری رشته‌های مختلف اخلاقی داریم. رشته‌هایی همانند «اخلاق در مهندسی ژنتیک»، «اخلاق در مدیریت شهری» و... این حاصل آن است که اخلاق باید عملیاتی شود و در همه عرصه‌ها خود را نشان دهد. ما هم به این رشته‌ها و دانش‌ها نیازمندیم. مثلاً وقتی شما از یک مربی عقیدتی و سیاسی در سپاه یا ارتش، انتظار دارید که مربی اخلاق باشد، باید آن دانش اخلاق نیروهای نظامی را داشته باشد، یک کسی که دارد اخلاق پلیس را ترویج می‌کند باید دانش اخلاق پلیس را داشته باشد، حالا کسی که به زمینه دیگری می‌آید - زمینه‌اش هیچ فرقی نمی‌کند - باید دانش آن زمینه را داشته باشد. بنابراین اولین انتظاری که از مربی داریم آن است که برخوردار از دانش باشد، آن هم دانش کافی، البته در این جا مجال



نیست که توضیح بدهم دانش کافی یعنی چه؛ هر چند که این توضیح خیلی هم مهم است.

نکته دوم یا ویژگی دومی که یک مربی باید داشته باشد «مهارت» است. مربی باید «مهارت» داشته باشد. مهارت ترجمه کلمه (Skill) است ببینید تربیت یک سری مهارت‌هایی دارد، یک سری تکنیک‌ها و فنونی دارد. ما باید مهارت به کار بستن این‌ها را داشته باشیم. چطور شما می‌گویید تفکر منطقی مهارت دارد، چطور شما می‌گویید رانندگی مهارت دارد، تربیت هم یک سری مهارت‌ها دارد که مربی باید توانایی به کار بستن آن‌ها را داشته باشد.

خلاصه منظور ما از مهارت تکنیک‌ها و فنونی است که بتواند زمینه‌های تغییر رفتار را فراهم کند. مثلاً شما اگر بخواهید با آدمی که احساس منفی بر او حاکم شده و پرخاشگر شده است مواجه شوید، چگونه با او برخورد می‌کنید؟ مسلماً این یک مهارت می‌خواهد و صرف داشتن دانش کافی نیست. شما باید مهارت کشیدن فرد از وضعیت منفی به وضعیت مثبت را داشته باشید چون اگر نتوانید او را به وضعیت مثبت بکشید، اصلاً نمی‌توانید او را تربیت کنید، یعنی نمی‌توانید در رفتار او تغییری ایجاد کنید. کشیدن فرد از وضعیت منفی به وضعیت مثبت تکنیک و مهارت، لازم دارد که باید آن‌ها را به صورت عملیاتی شناخت.

ویژگی و عنصر سوم، عنصر «توانایی» است. «توانایی» عبارت است از آن‌که شما آن دانش و این مهارت را به صورت بالفعل در خودتان ایجاد

کنید تا برایتان به صورت یک ملکه درآید، به گونه‌ای که هر کجا که
بخواید، تحقق پیدا کند.

عنصر چهارم عنصر «نگرش» است. یک مربی باید حتما نگرشش
نگرشی مناسب باشد. نگرش تاثیر بسیار بسیار زیادی دارد مخصوصاً در
اخلاق. ببینید در اخلاق، نگرش سیستماتیک یا سیستمی نگر بسیار موثرتر
است از نگرش غیرسیستمی نگر. بی‌تردید مربی‌ای که نگرش سیستمی دارد
موفق‌تر است. نگاه کنید اگر کسی بتواند خوب مثنوی مولوی را بررسی
کند و بشناسد خواهد دانست که مولوی آدمی بوده که نگرش سیستمی
داشته و به همین دلیل مؤثر بوده و امروز مخاطب پیدا کرده است. به
علاوه کسی که نگرشش استراتژیک است یعنی اصلاً نگاهش راهبردی
است، بسیار موفق‌تر از کسی خواهد بود که اصلاً این نگرش را ندارد.

**در اخلاق، نگرش سیستماتیک یا سیستمی نگر
بسیار موثرتر است از نگرش غیرسیستمی نگر.
بی‌تردید مربی‌ای که نگرش سیستمی دارد
موفق‌تر است.**

حال می‌پردازیم به آن ویژگی و عنصر پنجم که این شاید برای
مربی‌های دیگر لازم نباشد، اما برای مربی اخلاق لازم است و آن این است
که مربی اخلاق حتماً باید خود متخلق باشد. حضرت امام (ره) در
فرمایشاتشان زیاد به این موضوع اشاره کرده‌اند که اگر یک آدم ناصالحی



درس توحید بدهد اصلاً قادر نخواهد بود که توحید را انتقال دهد. دقیقاً همین طور است. اساساً یک مربی اخلاق باید بتواند به دو معنا اخلاقی باشد:

۱- بتواند رفتار ارتباط درون شخصی خود را اخلاقی تنظیم کند؛ ۲- بتواند رفتار برون شخصی خود را به نحو مناسبی سامان بخشد. بنابراین تربیت اخلاقی از عهده کسی برمی آید که دانش، مهارت، توانایی، نگرش و تخلق به ارزش های اخلاقی را داشته باشد.

اکنون اجازه دهید که در سطح دیگری هم به سؤال شما جواب بدهم و کمی درد دل هم بکنم. در دانش مدیریت یک کرسی هست، یک دوره یا واحد درسی هست به نام اصول و فنون مذاکره، خوب به این نکته توجه فرمایید. قصه این است که یک مذاکره تجاری داریم - تجارت داخلی یا خارجی، فرقی نمی کند - در این میز مذاکره، دو تا تیم می نشینند و با هم مذاکره می کنند یک پولی را رقم می زنند. حال هر طرف که زرنگ و زیرک باشد و در مذاکره ورزیده باشد می تواند در این مذاکره سود بیشتری ببرد.

تربیت اخلاقی از عهده کسی برمی آید که دانش، مهارت، توانایی، نگرش و تخلق به ارزش های اخلاقی را داشته باشد.

به همین منظور آمده اند و درسی را تولید کرده اند به نام «اصول و فنون مذاکره تجاری» حالا ما روضه مان این است که چرا ما در ترویج دین و در ترویج اخلاق، اصول و فنونی تاسیس نکرده ایم، کتابی ننوشته ایم و تصوّرمان آن است که همه چیز را می دانیم و کافی است که به آن ها عمل

کنیم. ما حقیقتاً باید این را بپذیریم که اصول، فنون و مبانی ترویج اخلاق، نیاز به بررسی و بازخوانی و تدوین دارد و یک مربی اخلاق باید بتواند این قواعد را به مهارت و توانایی تبدیل کند. متأسفانه این دانش تولید نشده و جایش بسیار خالی است.

حقیقتاً باید این را بپذیریم که اصول، فنون و مبانی ترویج اخلاق، نیاز به بررسی و بازخوانی و تدوین دارد.

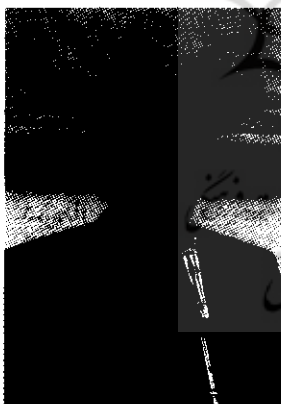
نکته‌ای که در اینجا وجود دارد آن است که ما در مسائل فرعی و فقهی لزوم این بررسی و تدوین قواعد و اصول را از سال‌ها پیش، پذیرفته و به شکل حجیمی به آن پرداخته‌ایم و در این باب معتقدیم که مردم نباید خود، مستقیماً به سراغ روایات، آیات و منابع و کتب فقهی بروند؛ بلکه در این میان اجتهاد و بررسی فقیه ضرورت داد. اما وقتی به مسائل مهمی همچون «اخلاق» می‌رسیم دیگر این ضرورت را احساس نمی‌کنیم و گویی تصورمان آن است که تمامی پاسخ‌ها مهیا و آماده است و خیلی، نیاز به آن اجتهاد و بررسی و تشخیص اصول و فهم مبانی نداریم.

□ این سخن شما مرا به یاد یک غم و دردی می‌اندازد. ما بعد از انقلاب سه معرفت داشتیم که اینها سه برادر بودند: «فقه و کلام و اخلاق». بعد از انقلاب، پویایی فقه را دغدغه داشتیم و برایش هم کارهای فراوانی کردیم. تجدّد کلام را هم دغدغه داشتیم و کلام جدید را پرورش دادیم و جلو بردیم اما ما به این برادر سوم که اخلاق است خیلی جفا کردیم و



می‌شود گفت که ما در مورد اخلاق و پویایی، تجدد و کارآمدی‌اش فکری نکردیم و آن وقت جالب این است که امروز در جامعه، در عرصه کار و صنعت و مدیریت و... نیاز بسیار مبرم به یک علم اخلاق کارآمد داریم.

در باب راه و روش‌هایی که در حوزه تربیت اخلاقی وجود دارد، متأسفانه معمولاً مواردی وجود دارد که بسیار نسنجیده و سلیقه‌ای است. ما معمولاً توجهی به روش‌های غیر مستقیم که بسیار تأثیرگذارند نداریم و بسیاری از روش‌های مناسب تربیت اخلاقی را از یاد برده‌ایم. می‌خواستم مقداری در این زمینه مطالبی را بفرمایید.



□ ببینید ما همیشه سه جور روش آموزشی و تربیتی داریم: یکی به نام روش یادگیری و تعلیم مستقیم است (Direct learning) و دیگری روش یاددهی عملی و فعال (Active learning) و سوم یاددهی و آموزش اجتماعی (Social learning). اکنون در تربیت اخلاقی آن روش مستقیم کم‌ترین اثر را

دارد و از باب احتیاط بود که نگفتم اصلاً اثری ندارد. بنابراین ما در مسیر ترویج اخلاق، یا باید به روش عملی جلو رویم یا از طریق یادگیری اجتماعی؛ منتها نکته آن است که این یادگیری اجتماعی، خود یک جریان ترویج الگوی رفتاری بسیار قوی است که اگر شما اکتیو و فعال عمل

نکنید، شما را مغلوب خود می‌سازد. مثلاً اگر در جامعه دروغ‌گویی رواج دارد این خود می‌شود یک تعلیم و آموزش اجتماعی و غالباً ما را که قصد آموزش راستگویی داریم، شکست می‌دهد. به عبارت دیگر این‌طور نیست که شما در اخلاق، جبهه مقابل نداشته باشید، بلکه یادگیری اجتماعی خاصیتی دارد که جبهه مقابلی را برای شما تشکیل می‌دهد. یک مثال ساده عرض کنم؛ یک مدیر اگر بخواهد ترویج کند که افرادش وجدان کاری داشته باشند، باید یادمان باشد که درست در مقابل یک تعلیم و آموزش اجتماعی حاکم بر سازمان قرار گرفته است و اگر آن تعلیم حاکم بر رفتار و کردار سازمان دعوت به سست کاری و کم کاری می‌کند، به ندرت می‌توان در مقابل آن مقاومت کرد.

اصلاً این یکی از مواردی است که بر طبق آن می‌توان لغو بودن و بیهودگی فرمان‌های اخلاقی را تشخیص داد، یعنی هر جا فرمان اخلاقی به صورت یک تعلیم مستقیم مغایر و متضاد با یادگیری‌های اجتماعی و آموزش‌های جامعه باشد، لغو و بی‌تأثیر است چرا که با شرایط و زمینه‌های عملی و اجتماعی بیگانه است.

□ بله دقیقاً همین‌طور است. یعنی شما اگر فرمان اخلاقی‌تان را با روش‌های کارآمد توأم نکنید، فرمان‌های لغوی صادر کرده‌اید. پس من تا این‌جا این‌طوری گفتم که اساساً در ترویج اخلاق یکی یادگیری عملی نتیجه می‌دهد و دیگر یادگیری اجتماعی، ولی هنوز اینها را توضیح نداده‌ام تا ببینیم که اینها چه هستند. البته پرداختن به این مهم وقت مفصلی



می‌طلبد ولی من تنها به یک نکته مهم که در فرمایش شما بود اشاره می‌کنم و آن را مورد تأکید قرار می‌دهم. آن نکته این است که ما در تربیت اخلاقی، ناشی‌کاری خیلی پیچیده‌ای داریم که خیلی آسیب‌زده است. فرض کنید که ما با یک معضل اخلاقی روبرو می‌شویم و به عنوان یک مربی اخلاقی می‌خواهیم آن را برطرف سازیم. مثلاً در محیط کار ما حسد وجود دارد غیبت وجود دارد، اختلاس وجود دارد، رشوه وجود دارد، همه این‌ها، کارهای خلاف اخلاق است. حال ما برای حل این مشکلات ممکن است بسیار بد عمل کنیم و ناشی‌گری زیادی از خود نشان دهیم. این ناشی‌کاری ابعادی دارد که من می‌خواهم ابعادش را نشان دهم. یک بعدش این است که بسیاری از افراد هستند که اصلاً این‌گونه مشکلات را نمی‌بینند. حتی اگر به آن‌ها بگویند که در سازمان شما رشوه است، می‌گویند نه آقا رشوه‌ای وجود ندارد. در مرحله دوم ممکن است کسی مشکل را ببیند ولی در عین حال با مشکل بازی می‌کند، یعنی مشکل را تبدیل به مسأله نکند و به صورت جدی در صدد حل آن برنیاید. فرق است بین مشکل و مسأله. رشوه یک مشکل است نه مسأله، ما باید در مواجهه با هر مشکل ابتدا کشف کنیم که در این‌جا مسأله خاص ما کدام است؟ تا این را پیدا نکنیم، نمی‌توانیم آن را حل کنیم. تقریباً معضلات اخلاقی ما همه در سطح مشکل هستند.

هرجا فرمان اخلاقی به صورت یک تعلیم مستقیم مغایر و متضاد با یادگیری‌های اجتماعی و آموزش‌های جامعه باشد، لغو و بی‌تأثیر است چرا که با شرایط و زمینه‌های عملی و اجتماعی بیگانه است.

در جامعه ما، مشکل را اگر تبدیل به مسأله نکنیم نه تنها حل نمی‌شود بلکه تبدیل به بحران می‌شود. حال عده‌ای ممکن است. موفق شوند، مشکل را به مسأله تبدیل کنند، ولی به لحاظ متودولوژیک و روشی می‌آیند در حل مسأله خوددرمانی می‌کنند، یعنی چون روش‌های حل مسأله را نمی‌دانند و مهارت‌های لازم را در این زمینه ندارند، پیش خود و به سلیقه خود دست به درمان و حل مسأله می‌زنند. خوددرمانی نتیجه‌اش این است که اگر در یک جا زخم خورده باشیم صد جای دیگر را هم زخمی می‌کنیم. این قصه را از مولوی برایتان می‌خوانم و بعد بحث را تمام می‌کنم. مولوی می‌گوید:

چون کسی را خار در پایش خلد انسانی پای خود را بر سر زانو نهد خار در مثنوی یعنی آسیب، خار در پای، یعنی آسیب‌های جسمانی. مثلاً وقتی سرما می‌خوریم، درد و خاری در پا داریم یا در مفهوم سازمانی کلمه وقتی مشکل تولید داریم، مشکل فروش داریم، مشکل سرمایه داریم، مشکل حقوقی داریم و... اینها همه خار در پای سازمان است. مولوی می‌گوید که وقتی خار در پای ما بجهد ما چه کار می‌کنیم؟ پای خودمان را بر سر زانو می‌نهم و می‌کوشیم تا آن خار را در آوریم.

وز سر سوزن همی جوید سرش ور نیابد می کند بال لب ترش
چقدر زحمت می کشیم تا این خار را پیدا کنیم و بیرون بکشیم. مولوی
می گوید عزیز جان:

خار در پا شد چنین دشوار یاب خار در دل چون بود وا ده جواب
اگر یافتن یک خار معمولی در پای جسمانی این قدر دشوار است، پس
شما چرا خارهایی را که در روح آدم می رود یعنی همان معضلات اخلاقی
را شوخی گرفته اید و فکر می کنید به آسانی آن را می یابید و در می آورید.
بعد مولوی فرمولی می گوید که این در تربیت اخلاقی فرمول بسیار بزرگی
است. او می گوید:

خار دل را گر بدیدی هر خسی دست کی بودی غمان را بر کسی
این بیت فشرده تمام روان پوشی کوتاه مدت «دوانلو» است. «پرفسور
دوانلو» در اروپا یک مکتب روان درمانی تأسیس کرده که دنیا را فتح کرده
است؛ مکتبی به نام «روان درمانی پوشی کوتاه مدت». تمام این مکتب در
این بیت خلاصه شده است؛ چون روان پوشی کوتاه مدت می گوید اگر
شما بتوانید آن معضلات روحیتان را ببینید و درست ببینید این عین درمان
است. تمام تکنیک این مکتب آن است که شما بتوانید آن معضل را ببینید.
حال مولوی هم می گوید خار دل را گر بدیدی هر خسی، هر آدم
فرومایه ای اگر می توانست آن مشکلات اخلاقی اش را ببیند، دست کی
بودی غمان را بر کسی، یعنی در این عالم که دیگر کسی غمگین نمی شد.
زیرا

«هر چه بر تو آید از ظلمات غم آن ز بی باکی و گستاخی است هم».

می‌دانید چرا، زیرا
«هر که در زندان قرین محنتی است

آن جزای لقمه‌ای و شهوتی است».
اخلاق این است، یعنی خار اخلاقی که بر دل رود، این آثار را دارد،
منتها هنر این است که مربی بتواند چشم دیدن این خار را داشته باشد و
بعد مهارت بیرون آوردنش را؛ بنده مشکل اصلی را در بحث روش تربیت
اخلاقی بیشتر در این‌ها می‌دانم. ما دانش و مهارت تشخیص مسائل
اخلاقی و حل مسائل اخلاقی را نداریم. مولوی با استفاده از قرآن که «ان
الله لا یستحیی ان یضرب مثلاً ما بعوضه فما فوقها» برای انسان‌ها و
سازمان‌هایی که خوددرمانی می‌کنند یک تمثیلی می‌آورد که تمثیل خیلی
زیبایی است؛ او می‌گوید:

«کس به زیر دم خر خاری نهد

بر جهد و آن خار محکم‌تر زند

خر ز بهر دفع خار از سوز و درد

گویی مولوی به ما می‌گوید که ای عزیزان، مربی اخلاقی اگر مهارت
نداشته باشد آن وقت به جای این که ابرو را درست کند، می‌زند چشم را
هم کور می‌کند. بزرگ‌ترین خطر در تربیت اخلاقی این است: فقدان
مهارت‌های تشخیص یعنی عدم تشخیص به موقع و دقیق مسائل اخلاقی
و فقدان مهارت‌های حل اثر بخش مسائل اخلاقی.

□ در بحث روش تربیت اخلاقی، دانش و مهارت تشخیص مسائل اخلاقی

و حل مسائل اخلاقی را نداریم.



رازداری: آقای دکتر خیلی لطف فرمودید، باز هم از شما تشکر می‌کنیم که این فرصت را به ما دادید.

□ بنده هم از شما تشکر می‌کنم. راستش را بخواهید وقتی سؤالات شما را خواندم، دیدم سؤالات، بسیار خوب و عملیاتی است و به همین دلیل مشتاق شدم که این نشست را با هم داشته باشیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی